

Issuing a government decree in order to maintain the order of the Islamic society from the perspective fariqeyn¹

Zeinab Mousavi Sadat

PhD. Student, Department of Fiqh (jurisprudence) and basis of Islamic law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran. zn_mosavisadat@yahoo.com

Nasrin Karimi

Assistant Professor, Department of Fiqh (jurisprudence) and basis of Islamic law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran (**Corresponding Author**). nasrinkarimi@qom-iau.ac.ir

Seyed Mohammad Shafiei Mazandarani

Assistant Professor, Department of Fiqh (jurisprudence) and basis of Islamic law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran. shafieimazandarni@yahoo.com

Abstract

In any society (from the point of view of Shiite jurisprudence or Sunni jurisprudence), political thinkers try to answer political issues and problems based on the framework of political philosophy and the roots of government jurisprudence. Therefore, every government tries to justify its legitimacy based on a specific political philosophy Slow down. The need for a government decree, the relationship between religious law and government law, the falsification and issuance of orders and laws in Islamic society based on religious principles are important issues that need to have sufficient and appropriate religious justification. Both views believe that "maintaining order" and its place should be within the framework of Shari'a, but by carefully considering the interests of Sunni jurisprudence, we find that it is doubtful to recognize them, and the expediency of suspicion never meets the purposes of Shari'a; Because it is not easy to apply those generalities to foreigners and emerging issues; However, in Shiite jurisprudence, thanks to the traditions and narrations of many infallibles, the ijtihad of the Islamic ruler, which has been legitimized by the general installation of the infallible, responds to the real needs of human beings in various fields. It is between the two.

keywords: Maintaining order, Rulings, Government, Legitimacy, Expediency.

¹ Received: ۲۰۲۰/۰۶/۰۱ ; Accepted: ۲۰۲۱/۰۷/۱۱

Copyright ©the authors

/http://aqojap.journal.qom-iau.ac.ir

صدور حکم حکومتی به منظور حفظ نظم و نظام جامعه اسلامی از دیدگاه فریقین^۱

زینب موسوی سادات

دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

Zn_mosavisadat@yahoo.com

نسرین کریمی

استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران (نویسنده مسئول).

Nasrinkarimi1358@yahoo.com

سید محمد شفیعی مازندرانی

استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. shafieimazandarni@yahoo.com

چکیده

بخشی از اختیارات حاکمیتی هر زمامدار و هر نظام سیاسی از طریق جعل و صدور قوانین و احکام حکومتی اعمال می‌شود. با وجود احکام شرعی در اندیشه سیاسی دینی، پرسش اساسی، توجیه جمع نهاد قانونگذاری در نظام‌های دموکراتیک با موضوع حکم حکومتی است. بنابراین، این سؤال مطرح می‌شود که آیا «تقنین ولایی و صدور احکام ولایی - حکومتی» برخوردار از «مشروعیت دینی» است؟ چه نسبتی میان احکام شرعی و احکام حکومتی می‌باشد؟ آیا احکام مذکور در تعارض با احکام شرعی است؟ بررسی خاستگاه و مشروعیت احکام حکومتی، مقوله‌ای ضروری است و بدون آن نمی‌توان هیچ تصویر مناسبی از بنیاد نظری تدبیر جامعه در نظام سیاسی اسلام داشت. روش پژوهش حاضر تحلیلی - تطبیقی در منابع اهل تسنن و تشیع است. نتایج نشان داد که هر دو دیدگاه اعتقاد دارند «حفظ نظام» و جایگاه آن باید در چهارچوب شریعت باشد، اما با دقت و تأمل در مصلحت فقه اهل سنت، درمی‌یابیم که تشخیص آنها ظنی است و مصلحت مظنونه هیچ‌گاه مقاصد شریعت را برآورده نمی‌کند؛ چون تطبیق آن کلیات بر افراد خارجی و مسائل مستحدثه و نوظهور کار آسانی نیست؛ اما در فقه شیعه به برکت عترت و روایات بسیار معصومان به اجتهاد ظنی حاکم اسلامی که با نصب عام از طرف معصوم مشروعیت یافته، نیازهای حقیقی بشر در عرصه‌های گوناگون پاسخ گفته می‌شود. بنابراین، مسئله مشروعیت در تحقق اصل «حفظ نظام» نقطه اختلاف بین فریقین است.

کلیدواژه‌ها: حفظ نظام، احکام حکومتی، مشروعیت، مصلحت.

متفکران اسلام بر این دیدگاه، که حکومت در جامعه امری ضروری است، اتفاق نظر دارند. چنانچه در اندیشه بشری نیز امری پذیرفته شده است. بایستگی حکومت در اندیشه اسلامی را می‌توان با تأمل در اهداف و وظایفی که اسلام برای فرد و جامعه برمی‌شمرد، دریافت. بنابراین، جامعیت اسلام موجب شده که در ابعاد مختلف حیات بشری، قوانین و احکامی از جانب خداوند در جهت نیل بشر به سعادت وضع شود. مهم‌ترین جایگاه قوانین الهی و بشری در اسلام، ریشه در فقه مذاهب اسلامی دارد. فقه به عنوان دانشی عملی و استنادی محسوب می‌گردد و با استناد به متون دینی به استخراج احکام شرعی ناظر به عمل مکلفین مسائل آن شکل می‌گیرد. فقه یعنی «علم به احکام شرعی فرعی از طریق ادله تفصیلی» (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۴۷). از این تعریف به گونه‌ای رایج در ادبیات اهل سنت نیز مشاهده می‌شود (سفیق العانی، ۱۹۶۵م). «فقه سیاسی شاخه‌ای از فقه است که تکالیف شرعی زندگی سیاسی فرد مسلمان و آیین کشورداری را بر اساس منابع و ادله معتبر شرعی بیان می‌کند» (میراحمدی و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۵۵). بنابراین، یکی از شیوه‌های بررسی مسائل سیاسی، «روش فقهی» است که دانشوران اسلامی از جمله فقها، با استفاده از منابع استنباط احکام، به تبیین آنها می‌پردازند. از این رو بررسی‌هایی که بر اساس روش فقهی بنا شده باشند، رویکردی تجویزی دارند، و از بایدها و نبایدها در عرصه‌های سیاسی که متعلق به فعل مکلف است، بحث می‌کنند. بنابراین، تلقی از فقه و اصطلاح خاص آن، مسائل مدونه‌ای که ناظر به احکام فرعی و عملی اسلام باشد، منظور است. مقصود از بینش و نگرش سیاسی به فقه به مثابه دانش اسلامی، گرچه دانش سیاسی نیست، اما رویکردی سیاسی بر آن حاکم است. به همین دلیل امام خمینی «حکومت را فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی» معرفی می‌کند. اینجاست که فقه رویکردی حکومتی پیدا می‌نماید (امام خمینی، ۱۳۷۲، ج ۲۱، ص ۵۸). اما آنچه تمایز موضوعی فقه سیاسی با فقه را نشان می‌دهد، پرداختن فقه سیاسی به امر سیاسی است که افعال سیاسی مکلفین نیز در آن جای می‌گیرد. خلافت و حکومت و آنچه بدان ارتباط داشته، از کهن‌ترین مسائل و دغدغه‌های عالمان اسلامی از صدر اسلام و عصر صحابه و تابعین تا زمان حاضر بوده است. گستره مسائل مرتبط با «حکومت» آن‌چنان است که در عمده میراث‌های به‌جا مانده از دانش‌های رایج میان مسلمانان مانند فقه، حدیث، کلام، اصول فقه، اخلاق و... مباحث گسترده‌ای را به خود اختصاص داده است. اهل سنت معتقدند که امامت و «حکومت» از راه‌های گوناگونی از جمله زور و غلبه، بیعت و انتخاب مردم ولایتعهدی و استخلاف امام سابق منعقد می‌شود.

عمق تفاوت یک جامعه شیعی با دیگر جوامع اسلامی در امر ولی، امر امامت و ولایت می‌باشد. در یک جامعه غیر شیعی به احکام و مناسک دینی عمل می‌شود و معارف دینی به ویژه آیات قرآنی مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی امر ولایت و امامت بر زمین می‌ماند. در نگاه تشیع همه چیز بر محور امامت و ولایت شکل می‌گیرد. با این توضیح که «حکومت» و نیابت در جامعه شیعی به عنوان اصلی‌ترین عامل رشد و کمال شناخته می‌شود (مسجد جامعی، ۱۳۶۹، ص ۱۸۳-۱۸۶).

نظام از مادهٔ نظم گرفته شده و در صورتی به کار می‌رود که مجموعه‌ای از اشیاء و عناصر، با چینش منظم و خاصی در نظر گرفته شوند. از نظر ریشه لغوی، به نخی که دانه‌ها را در سلک واحدی قرار می‌دهد، نظام گفته می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق). شهید صدر بیان می‌دارد که اسلام در ورای احکام، دارای یک نظام بنیادی است که «مکتب» اجتماعی اسلام است (صدر، ۱۴۰۳ق، ص ۲۱۰). معانی اصطلاحی نظام با توجه به سلسله مراتب بدین شرح است: نظام به معنی سامان داشتن زندگی و معیشت مردم؛ نظام به معنی کیان کشور اسلامی و مسلمانان؛ نظام به معنی حکومت یا رژیم سیاسی موجود؛ نظام به معنی هر یک از خرده نظام‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی؛ نظام به معنی نظام اسلام. با توجه به اقسام نظام باید این موضوع را مد نظر قرار داد که هر مرتبه حفظ نظام، سلسله مراتبی رعایت شده است که بین این مفاهیم رابطه طولی از بالا به پایین وجود دارد، یعنی وجود و حفظ هر یک از نظام‌های مذکور در هر مرتبه، مبتنی بر وجود و حفظ نظام‌های مرتبه و مراتب پایین‌تر است، به نحوی که هر یک از مراتب نظام دچار اختلال گردد، نظام‌های در ارتباط آن نیز دچار اختلال خواهد شد. در کتاب پرتو ولایت دربارهٔ مفهوم نظام حکومتی آمده است: آن دستگاه حکومتی که سه قوهٔ مجریه، مقننه و قضائیه دارد - که منفک از یکدیگرند - در حقیقت، یک نظام دموکراتیک را شکل داده است. نظام ما اسلامی است، اسلامی بودن این نظام به چینی است که میان این دستگاه‌ها لحاظ می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۲۵). با این توضیح که سلسله مراتب حکومتی در میان این دستگاه‌ها حکایت از وجود نظامی که برخاسته از اراده ملت و در کنار آن پذیرش رهبری و حاکمیت است، دارد. به این معنا که اوامر حاکمیت چه در قالب قانون یا حکم حکومتی همه در جهت نیل به برقراری حفظ نظم و ثبات نظام اسلامی صادر می‌شود.

۲-۲- حاکمیت

حاکمیت در لغت به معنای تفوق و برتری است، ولی این برتری از نظر کیفیات جسمانی و معنوی نیست، بلکه از جهت تقدم سلسله مراتب می‌باشد که از یک طرف به قدرت مافوق، حق صدور اوامر را می‌دهد و به مادون تکلیف اطاعت از آن اوامر را می‌کند. بنابراین، تفوق و برتری در «حاکمیت» به معنای برتری و اقتدار نیروست، ولی نه نیروی مادی که ارادهٔ خود را تحمیل می‌کند، بلکه نیروی حقوقی، زیرا تفوق در سلسله مراتب، بر اساس قواعد حقوقی به وجود آمده و مشروعیت آن نیز به همین دلیل است. با این توضیح که هر قدرت مشروعی قدرت حاکمه نیست. قدرتی حاکمه است که سایرین چه آنها که آن را به وجود دارند، و چه آنها که بعداً موجود می‌شوند، آن را اطاعت کنند. نظام مشروع، یعنی نظامی که از حق حاکمیت فرماندهی و اعمال قدرت برخوردار است (ارجستانی، ۱۳۴۲، ص ۳). در بینش اسلامی «حاکمیت» اصلی و نهایی از آن خداوند است که مالک حقیقی جهان و آفریدگار آن بوده قدرت از آن اوست، برای اداره جهان و امور آن قوانینی خاص را معین فرموده که ناشی از خواست و اراده اوست. معهذا بنا به مشیت و صلاح دید خویش گاهی بخشی از ملک خویش را به دیگران واگذر می‌نماید. بر اساس این جهان‌بینی هیچ کس از افراد آدمی حق تسلط بر دیگری را ندارد و تنها خداوند حاکم واقعی است. پیامبر اسلام (ص) از جانب خدا مأمور بود تا امت اسلام را بر اساس مبانی و اصول الهی رهبری نماید. لذا از جانب حق تعالی رهبری امت اسلام را برعهده گرفت و مؤمنان نیز این حاکمیت را پذیرفته بودند (احزاب، ۶؛ مائده، ۵۵؛ نساء، ۵۹). چرا که اگر قائل به

ریشه‌ای الهی برای حکمرانی حاکمان باشیم، این حق حکومت نیز علاوه بر آنکه برای عده‌ای خاص به وجود خواهد آمد و همین برتری مجریان (صفات ویژه مورد نظر شارع) می‌تواند بسیاری از عملکردهای حکومت را توجیه نماید. بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) در موضوع تعیین خلیفه بین امت اسلام (شیعه و اهل سنت) اختلافات متعددی به وجود آمد. منظور از اهل سنت براساس محوریت خلافت، که به چهار فرقه مالکیه، حنفیه، شافعیه و حنابله مشهور شدند، و گروه دوم که حول محور فقه امامت گرویدند، شیعیان بودند، است.

۲-۳- حکومت

حکومت در لغت به معنای فرمانروایی کردن، فرمان دادن، دولت، دستگاه دولتی سیاستمداران حکمرانان، هیئت حاکمه متشکل از مجموعه افرادی که متصدی اداره شئون مختلف کشور هستند، داوری و... آمده است. در کتاب المنجد فی اللغه و الاعلام، ماده حکم اشاره شده است و ابن منظور در لسان العرب، می‌نویسد «أصل الحکومه رد الرجل عن الظلم»، معنای اصلی حکومت بازداشتن فرد از ظلم و ستمگری است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ص ۳۸۴).

۲-۴- مشروعیت

واژه "مشروعیت" در لغت به معنای درست بودن، قانونی بودن و حقانیت بکار می‌رود. مشروعیت در فارسی مصدر صناعی از کلمه مشروع است. مشروع یعنی آنچه که طبق شرع باشد. «مشروع» به حکومتی اطلاق می‌شود که با قوانین اسلام انطباق دارد (ثنایی فر، ۱۳۹۳، ص ۴۹). در زبان عربی به جای واژه «مشروعیت» از کلمه‌ی «شرعیت» استفاده می‌شود (شیرازی، ۱۳۷۴، ص ۸۴۸).

۲-۵- حکم

حکم در لغت به معنی «قضاوت و داوری» (جوهری، ۱۹۸۵، ج ۴، ص ۱۹۰۱) و فیصله دادن به دعوا و «منع و بازدارندگی برای اصلاح» به کار می‌رود (پرور، ۱۳۹۱، ص ۱۱۵). در اصطلاح علم فقه، حکم در معانی گوناگونی استعمال شده است. از جمله:

(الف) دستور مقنن اسلام درباره افعال مکلفان (احکام تکلیفی که نقطه مقابل احکام وضعی است).

(ب) قانون شرعی به معنای عام (شامل احکام تکلیفی و وضعی).

(ج) رأی قاضی (این معنای حکم در مقابل فتوا است).

(د) آن دسته از مقررات شرعی که متضمن مصلحت اکید مردم است و اراده فرد برخلاف آن نافذ نیست (لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۲۴۲).

۲-۶- مصلحت

مصلحت از ماده «صلح» گرفته شده و «صلاح» به معنای «ضد فساد» است. لذا مصلحت به معنای «صلاح» و جمع آن «مصالح» است. اصلاح نیز به معنای "راست نمودن" و به راه آوردن امر و یا چیزی است، آن هم بعد از آنکه از راه به در شده و دچار فساد گردیده است. به همین دلیل است که تقابل بین دو مفهوم «اصلاح» و «افساد» در بیشتر از یک مورد در قرآن کریم آمده است. در قرآن کریم کاربرد واژه «حسنات» برای مصلح و «سینات» برای مفسد رایج و غالب است. آنچه که تحت عنوان «مصالح» طرح شود که دارای تعارض جدی با نصوص شرعی باشد، اساساً باطل بوده و در حقیقت جزء مصلح نیست، بلکه ناشی از تمایلات نفسانی و انحرافات فکری واضعان آنهاست. حکم حکومتی در فقه به ویژه فقه اهل سنت جایگاه و نقش بارزی دارد، زیرا این قاعده در فقه اهل سنت از جمله منابع اجتهاد محسوب

می‌شود و در فقه شیعه افزون بر اینکه احکام حکومتی بر مدار و تابع مصالح و مفسد ملزمه است، احکام غیر حکومتی نیز به گونه‌ای تابع و در محور مصالح و مفسد قرار می‌گیرد. برای حکم حکومتی انواع و تقسیمات متعددی را ذکر کرده‌اند، از جمله اینکه حکم حکومتی را به لحاظ زمان به عاجل و آجل، و از حیث ثبات و تغییر به مصلحت ثابت و متغیر تقسیم کرده‌اند. همچنین حکم حکومتی از حیث افراد، به فردی و اجتماعی تقسیم می‌شود و مصالح اجتماعی نیز اقسام مختلفی دارد. بی‌شک هرگونه افراط و تفریط در به کارگیری عنصر حکم حکومتی در صدور احکام حکومتی، آثار و پیامدهای زیانباری به دنبال دارد، زیرا بی‌توجهی و نادیده گرفتن مصالح و مفسد، سر از جمود فکری و انسداد رفتاری برآورده و مهر تاییدی بر ناکارآمدی فقه خواهد بود (توکلی، ۱۳۹۷، ص ۲۳). از نظر اهل سنت هدف از حفظ نظام در برپایی احکام حکومتی بر اساس ماهیت جایگاه مصلحت است و به معنی محافظت بر مقاصد پنج‌گانه شریعت یعنی عقل، نفس، نسل، مال و دین است. مصلحت چند نوع است که در اینجا منظور، مصالح مرسله مورد تاکید می‌باشد.

۳- حفظ نظام در فقه

مفهوم اصطلاحی نظام که دارای مفهوم عام به معنای سامان داشتن زندگی مردم و استقرار نظم و عدالت در جامعه است، در اصطلاح به آن "نظام عام یا کلان اجتماعی" و در معنای خاص شامل نظام‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است. میان نظام کلان اجتماعی و خرده نظام‌ها رابطه طولی و سلسله مراتبی وجود دارد. حفظ نظام، آنچه اصالتاً واجب است و در فقه مورد استناد قرار گرفته، و خوب حفظ نظام عام اجتماعی مانند نظام خانواده و نظام اقتصادی و... است. حفظ این نظام از اوجب واجبات بوده و اگر حفظ نظام سیاسی، در راستای حفظ نظام اجتماعی باشد، به همان دلیل باید حفظ شود و در آن تردید نیست. اما اگر حفظ نظام خاص سیاسی در راستای حفظ آن نظام عام نباشد، اینجا باید ادله خاص تشکیل حکومت اسلامی را دید که آیا صرف نظر از حفظ نظام عام اجتماعی هم دلیل خاص داریم یا نه.

۳-۱- حکم حکومتی

از مفهوم حکم حکومتی تعاریف متعددی از سوی فقها و صاحب‌نظران عنوان شده که برخی از آنها در ادامه بیان می‌شود:

۱- احکام حکومتی تصمیماتی هستند که ولی امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها به حسب مصلحت وقت، اتخاذ می‌کند و طبق آنها مقرراتی را وضع و اجرا می‌نماید. مقررات نام برده، لازم‌الاجرا و مانند شریعت، دارای اعتبار می‌باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیرقابل تغییر است؛ اما مقررات وضعی حکومتی قابل تغییر و در ثبات و بقاء تابع مصلحتی می‌باشد که آنها را به وجود آورده است (طباطبایی، ۱۳۴۵، ص ۶۴).

۲- فقیه جامع‌الشرایط، چه در زمینه‌های مختلف اجتماعی، چه در امور فرهنگی نظیر تعلیم، تربیت، تنظیم نظام آموزشی صالح، چه در امور اقتصادی مانند منابع طبیعی، جنگل‌ها، معادن، دریاها، چه در سیاست داخلی و خارجی مانند روابط بین‌الملل، چه در زمینه‌های نظامی مانند دفاع در برابر مهاجمان، تجهیز نیروهای رزمی و در سایر امور لازم، به تطبیق قوانین اسلامی و اجرای احکام ثابت الهی مبادرت می‌ورزد. احکام اسلامی، برخی فردی و برخی اجتماعی است، بعضی مربوط به مردم و بعضی مخصوص مجتهد و حاکم است، در همه این موارد، ولی فقیه باید پس

از شناخت دقیق حدود این احکام، وظیفه هر فرد یا گروهی را در جامعه اسلامی مشخص سازد و با هماهنگ ساختن آنان، جامعه را به درستی اداره نماید و با اجرای احکام اسلام و رفع تزاخم احکام و تقدیم احکام اہم بر احکام مهم، هدایت هر چه بیشتر مسلمین و جامعه اسلامی را محقق سازد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۹، ص ۲۴۴). لذا دستوراتی که حاکم اسلامی در ارتباط با اجرای احکام الهی در جامعه و در تعیین وظایف فرد یا گروه صادر و وضع می‌نماید، حکم حکومتی نامیده می‌شود.

۳- دستور حاکم اسلامی (نه خداوند) مبنی بر انفاذ و اجرای حکم شرعی یا وضعی یا موضوع آن، حکم حکومتی نامیده می‌شود (رک. نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۱۰۰).

۴- احکام حکومتی، احکامی هستند که حاکم جامعه با توجه به ریاست و ولایتی که دارد صادر می‌کند و با احکامی که در مقام بیان دستورات الهی است، متفاوت می‌باشد (رک: امام خمینی، ۱۳۸۵ق: ج ۱، ص ۵۲). هرچند این تعریف به صورت صریح در کلام امام خمینی نیامده، اما مستفاد از کلام ایشان چنین معنایی است. بنابراین، احکام حکومتی عبارت است از مجموعه دستورات و مقرراتی که حاکم اسلامی به منظور اداره درست جامعه اسلامی، تأمین مصالح اجتماعی یا اجرای احکام و حدود الهی، صادر می‌نماید.

حکم حکومتی را از حیث قلمرو، می‌توان به طور خلاصه‌تر چنین تعریف کرد: حکم حکومتی عبارت است از دستورات و مقرراتی که از حاکم جامعه اسلامی به لحاظ تصدی منصب اجرا و اداره، صادر می‌شود. «اجرای احکام شرع» و «اداره امور جامعه» دو وظیفه اصلی حاکم و ولی جامعه اسلامی است که دیگر دانشمندان اسلامی از جمله علامه طباطبایی (بی‌تا، ص ۱۷۸) ماوردی (۱۴۰۶ق، ص ۵) و ابن خلدون (۱۳۵۲، ص ۳۶۶) نیز صریحاً یا به تلویح از آنها یاد کرده‌اند.

۳-۲- ویژگی‌های احکام حکومتی

حکم حکومتی ویژگی‌های خاصی دارند که توجه به این ویژگی‌ها در شناخت بهتر این احکام و تمیز آنها از فتاوا مؤثر است. برای نمونه، در کتاب فقه و مصلحت، این ویژگی‌ها را به این شکل بیان می‌کند:

۱. از حاکم اسلامی صادر می‌شوند.
۲. متعلق و حوزه آن، مسائل اجتماعی و سیاسی و... است.
۳. به انگیزه تأمین مقاصد کلان شریعت، حفظ اسلام و رعایت مصالح مسلمین به منصفه ظهور می‌رسد.
۴. عموماً موقت و تابع متغیرهای زمانی و مکانی است.
۵. در آن تطبیق و کارشناسی موضوعی وجود دارد و صرف فتوای کلی مستند به اسناد معتبر نیست (علیدوست، ۱۳۸۸، ص ۶۷۸). از این رو این احکام به هم لحاظ صدور از حاکم مشروع حکم شرعی خوانده می‌شود و هم به لحاظ نفس حکم. نباید تصور کرد که احکام شرعی محدود به همان احکام کلی است، بلکه احکام حکومتی که پشتوانه ادله ولایت فقیه پیدا شده نیز احکام شرعی است. مخالفت با احکام حاکم عقوبت اخروی دارد و مانند سایر محرمات الهی است (اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۷۵-۶۹).

۳-۳- ادله ناظر بر وجوب تبعیت یا اطاعت از احکام حکومتی و رابطه آن با حفظ نظام و حفظ

حکومت

علاوه بر ادله نقلی بر وجوب امتثال احکام حکومتی، آیات مختلفی بر لزوم اطاعت از احکام پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) و نواب خاص و عام آنها دلالت می‌کنند:

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء، ۵۹).

۲. «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (آل عمران، ۱۳۲).

۳. «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» (تغابن، ۱۲).

۴. «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (انفال، ۴۶).

دلیل عقلی بر وجوب امتثال احکام حکومتی، وجوب امتثال اطاعت از احکام ولایی و قوانین حکومتی امری است که عقل می‌تواند ضرورت آن را دریابد. بیان این ضرورت را می‌توان به این صورت تقریر کرد: از منظر عقل و عقلاء، تأمین مصالح اساسی جامعه و دفع مضار از آن امری ضروری است. همچنین مقتضی «حفظ نظم» و «نظام جامعه»، به این معنا که در تلقی عقل و عقلاء مقتضی برخورداری زمامدار جامعه به عنوان «حفظ نظم» و «نظام» آن از حق صدور امر و نهی در جامعه و جعل قوانین است. از این رو برخورداری زمامداران از حق صدور احکام حکومتی بدون ضرورت اطاعت از این احکام، امری لغو خواهد بود و به فروپاشی نظم، نظام جامعه و رواج هرج و مرج خواهد انجامید. از این رو به حکم عقل، امتثال احکام و قوانین حکومتی امری ضروری و واجب است.

۳-۴- رابطه حفظ نظام و احکام حکومتی

آنچه که در مباحث فقهی از رابطه نظام - جاری شدن احکام حکومتی که بر اساس مصلحت حفظ نظم و نظام جامعه اسلامی - با قاعده حفظ نظام گفته می‌شود که دارای مفهوم عام به معنای سامان داشتن زندگی مردم و استقرار نظم و عدالت در جامعه است که در اصطلاح به آن "نظام عام یا کلان اجتماعی" و در معنای خاص که شامل نظام‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است.

اگر حفظ نظام دائر بین مهم و اهم قرار گرفت، اهم مقدم بر مهم است. در بسیاری از موارد، حفظ نظام متوقف بر انجام یا ترک برخی امور است. اموری که ممکن است فی‌نفسه و به حسب ذات مباح باشند، ولی به سبب توقف مزبور، واجب شوند و همین امر سبب این تصور شده که عروض ثانوی حفظ نظام بر امور مزبور، موجب تغییر حکم اولی آنها شده است. آیت‌الله نائینی و آیت‌الله مکارم شیرازی حفظ نظام را از عناوین احکام ثانویه می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۴۹۴؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۲۵۲). حکم حکومتی "دستوری حکومتی است که فقیه حاکم از جایگاه حکم اولی شرعی و با هدف تأمین مصالح معنوی و مادی جامعه اسلامی اقدام به صدور آن می‌کند" (خویی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۲۵-۴۸۰؛ امام خمینی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۳۲). حکم حکومتی متضمن تشریح نیست، بلکه عنصری تشریح شده در سیستم نظام اجتماعی و سیاسی اسلام، و همگام و همراه با آن است. به این معنا که هرچند حکم حکومتی حکم شرعی نیست و در واقع آن ماهیت احکام شرعی نظیر وجوب نماز و روزه - که از شرع است - را ندارد، ولی در عین حال از یک طرف دارای اعتبار شرعی است و از طرف دیگر در چارچوبی هماهنگ با

نظام اجتماعی منسوب به شرع عمل می‌شود. از منظر فقهی بحث ضرورت احکام حکومتی را می‌توان با توجه به «رابطه حکومتی و موضوع» و دسته‌بندی انواع موضوعات مطرح نمود. هر حکم فقهی متعلق به یک موضوع است و بین حکم و موضوع تناسب ویژه‌ای وجود دارد. از سوی دیگر، موضوعات به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شود و احکام نیز به تناسب آنها به دسته‌های متعددی قابل تقسیم هستند. طبق یکی از دسته‌بندی‌ها، به دو گروه «موضوعات فردی و موضوعات حکومتی» تقسیم می‌شود. این دسته‌بندی، سرآغاز احکام فقهی به دو دسته احکام فردی و احکام حکومتی است، مثلاً نماز، روزه، آب، خمر و سفر، موضوعات فردی‌اند و احکام مربوط به آنها نیز احکام فردی است، اما برخی دیگر از موضوعات مانند نظام اقتصادی، امنیت ملی، بازار ارز، چاپ و نشر اسکناس، برگزاری انتخابات و روابط دیپلماسی با کشورهای خارجی موضوعات حکومتی هستند. موضوعات حکومتی، همان‌گونه که از نام آنها پیدا است، با امر حکومت و اداره جامعه ارتباط دارند و وضعیت آنها با سرنوشت کل مردم گره خورده است، موضوعات حکومتی با موضوعات فردی تفاوت دارند و سنخ دیگری از موضوع به شمار می‌آیند. تکلیف نهایی مردم و مسئولان در ارتباط با موضوعات حکومتی را دین و علم فقه باید روشن کند، یعنی هرگز نمی‌توان سرنوشت این دسته از مسائل مهم و اساسی را تنها به کارشناسان و علوم عقلی و تجربی سپرد و حاکم اسلامی را ملزم به تبعیت از آنها نمود. به عبارت دیگر تصمیم‌گیری در مورد مسائل اساسی و زیربنایی نظام اسلامی باید به دست ولی فقیه باشد و بر مبنای دین و ارزش‌های دینی صورت بگیرد، به غیر این صورت خطر سکولاریسم و جدایی دین از سیاست، نظام اسلامی را تهدید می‌کند. احکام فقهی موجود و بلکه علم فقه رایج برای تعیین تکالیف موضوعات حکومتی کفایت نمی‌کند و در این راستا حتماً باید نوآوری افق‌گشایی ویژه‌ای صورت بگیرد، یعنی باید تلاش کرد که با تاسیس فقه حکومتی، زمینه‌های دستیابی به احکام دینی مربوط به احکام حکومتی فراهم شود. بدیهی است که اگر کسی این مقدمات را نپذیرد و مثلاً مدعی شود که اصلاً موضوعی به نام موضوع حکومت وجود ندارد یا اگر داشته باشد همین احکام فقهی رایج برای تعیین تکلیف آن کافی است، عرصه را بر بحث احکام حکومتی تنگ کرده است. قلمرو حکم حکومتی با توجه به حکمی که از حاکم جامعه اسلامی در راستای اجرای قوانین شرعی و اداره امور کشور صادر می‌شود، یعنی آنچه که مرتبط با حفظ نظم و حفظ حکومت اسلامی می‌باشد، حکم حکومتی است. بنابراین، حکم حکومتی ممکن است به دو منظور صادر شود: ۱- اجرای قوانین شرعی، ۲- اداره امور کشور. حکمی که در مقام اول صادر می‌شود، در صورتی حکم حکومتی است که مفاد آن، عیناً مفاد احکام شرع نباشد، در غیر این صورت، حکم، ارشادی خواهد بود نه مولوی، و اصطلاحاً حکم حکومتی نامیده نمی‌شود. حکمی که در مقام دوم صادر می‌شود، ممکن است جنبه قانونگذاری یا جنبه اجرایی داشته باشد. کلیه قوانین و مقرراتی که حاکم اسلامی به طور مستقیم یا غیرمستقیم وضع می‌کند (قانونگذاری عرفی) و نیز کلیه احکام و قوانین و دستوراتی که از وی در مقام اجرای قوانین شرعی و عرفی صادر می‌شود، حکم حکومتی است. به تعبیر دیگر، آنچه امروزه طبق اصل تفکیک قوا در زمره وظایف قوه قانونگذاری و اجرایی قرار می‌گیرد، در قلمرو حکم حکومتی است.

۴- احکام حکومتی از دیدگاه شیعه و اهل سنت

از نگاه فقه امامیه احکام حکومتی و کاربرد آن به این صورت است که انشائات یا مصوباتی از جانب حاکم مشروع صادر می‌شود که به صورت عزل و نصب‌های جزئی و یا به صورت فرمان‌هایی خاص با توجه به شرایط ویژه داخلی و خارجی که ممکن است به جایگاه حفظ نظام لطمه وارد کند، صادر می‌شود. همچنین، دستور اجرای احکام اولیه و ثانویه و یا وضع قوانین مورد نیاز با عنایت به مصلحت جامعه اسلامی در زمینه‌های گوناگون، عملی می‌گردد. اما در تفکر اهل سنت، بیشتر دیده می‌شود که احکام حکومتی، احکامی هستند که مانند سایر احکام فقهی از منابع فقه استنباط شده و طبعاً مصدر آنها مانند سایر احکام فقهی، شارع مقدس است که خواسته‌اش او از طریق منابع فقه و استنباط در این بخش جامعه و حکومت مانند سایر بخش‌های فقهی به دست می‌آید (صرامی، ۱۳۸۰، ص ۹۸-۹۷). از دیدگاه شیعه احکام حکومتی عبارت است از فرمان‌ها و دستورالعمل‌های جزئی، وضع قوانین و مقررات کلی و دستور اجرای احکام و قوانین شرعی که رهبری مشروع جامعه با توجه به حق رهبری - که از جانب خداوند متعال یا معصومان(ع) به وی تفویض گردیده است - و با لحاظ مصلحت جامعه صادر می‌کند. آنجا که بین حکم ولایی -حکومتی و فتوا، تراحم وجود داشته باشد، حکم ولایی -حکومتی بر فتوا برتری و تقدم دارد. همچنین می‌توان برای حکم ولایی، شرطی را در نظر گرفت. بنابراین، در صدور حکم حکومتی باید مصلحت عمومی رعایت شود. با این توضیح که چون حکم حکومتی با هدف حفظ نظام که خود از بزرگ‌ترین مصلحت‌های جامعه بشری است صورت می‌گیرد (مظاهری، ۱۳۷۴، ص ۳۳۴؛ موسوی خلیلی، ۱۳۸۰، ص ۲۳۷).

یکی از اقسام مهم احکام شریعت، احکام ولایی و حکومتی است که فقهای شیعه در مسائل موضوعات مختلف فقه؛ از جمله در کتاب القضاء، امر به معروف و نهی از منکر و کتاب الجهاد و... از آن یاد کرده‌اند. البته احکام حکومتی در سایر موضوعات نیز جاری می‌شود، مانند حکم به عدالت، شهادت، ثبوت هلال و... . همچنین احکامی که به منظور اداره اجتماع از لحاظ فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی صادر می‌شوند نیز همگی در زمره احکام حکومتی هستند. اینگونه فرامین درباره تمام افراد جامعه، نافذ و اطاعت از آن لازم است (کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۱۰۹). احکام حکومتی در چارچوب اختیاراتی صادر می‌شود که به ولی فقیه داده شده است. اما شریعت اسلامی مبتنی بر احکام الهی و توسط خداوند متعال تشریح شده است و این احکام به عنوان احکام شرعی با معیارهای مختلف از جمله تقسیم احکام شرعی به «احکام واقعی و احکام ظاهری»، تقسیم «احکام تکلیفی و احکام وضعی»، تقسیم احکام شرعی به «احکام اولیه و احکام ثانویه» و... دسته‌بندی می‌شود. چه بسا بتوان هر یک از این دسته‌بندی‌ها را در ارتباط با احکام حکومتی مورد مطالعه و مذاقه قرار داد. در این میان تقسیم احکام الهی - شرعی به «احکام اولیه» و «احکام ثانویه» یکی از موارد مهمی است که در مباحث حکومتی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. واکاوی نسبت به این دو سنخ از احکام الهی با احکام حکومتی امری نیست که از دید فقها و اصولیان به دور مانده باشد، اما با شکل‌گیری حکومت اسلامی و بحث و بررسی احکام حکومتی و نیاز به تأمل در احکام اولیه و ثانویه نیز مورد توجه فراوان قرار گرفته است (کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۱۱۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۰، ج ۶، ص ۵-۶).

در ذهنیت دینی و رسمی اهل تسنن، مدار تصمیم‌گیری سیاسی بر تدبیر جامعه بر اساس مصالح دنیوی و اخروی است و منابع اصلی شامل قرآن، سنت، اجماع و قیاس را عمدتاً بیان‌کننده احکام ثابت دانسته و منابع تبعی را که بر مدار

مصلحت می‌چرخند، در خدمت تشخیص اجتهادی قوانین و احکام متغیر می‌دانند. از این‌رو، احکام حکومتی در نگاه اهل تسنن ارتباط خاصی با مقوله اجتهاد می‌یابد. به ویژه اگر محصول منابع ظنی‌ای مانند استصلاح، سد ذرایع، فتح ذرایع و ... - که تبیین‌کننده مصلحت‌های دنیوی و اخروی هستند - احکام شرعی تلقی شود. ظنی بودن این منابع مقتضی آن است که دستاوردهای آن چندان قابل تکیه نبوده و مقتضی ارائه احکام متنوع از جانب ذوق‌های متفاوت باشد (مجاهد، ۱۳۹۶ق، ص ۶۵). در این تلقی، موضوعات متغیر شرعی نیازمند احکامی هستند که باید با تکیه بر منابع تبعی و با اجتهاد بر اساس موازنه مصالح و مفاسد، شناخته شوند و مبنای عمل حکومت و زمامداران قرار گیرند (شریف‌العالم، ۱۹۹۶م، ص ۷۲). مفهوم «رُخص» در میان اهل تسنن دست کم به بخشی از احکام اشاره می‌کند که در عرف متأخر فقه و اصول فقه شیعی به عنوان احکام ثانویه شناخته می‌شود. چنان که، به روشنی بحث درباره اموری مانند لاضرر و حرج نیز مورد بحث آنان قرار دارد. اما ظرافت و وسعتی که در مباحث اصولی شیعه دیده می‌شود، در بسیاری از مباحث آنان دیده نمی‌شود (نعیمیان، ۱۳۹۶؛ کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۳۰). لازم به ذکر است عدم به کارگیری دو مفهوم احکام اولیه و ثانویه، بدان معنا نیست که مصادیق آنها یا محتوای تقسیم به طور کلی از چشم‌انداز آنها به دور بوده است، اما بی‌تردید این تفاوت مشرب اقتضاعاتی دارد که نیازمند پژوهش مستقل دیگری است. چه بسا در نگاه ابتدایی به نظر برسد که اختیارات ولایی حاکم در صدور حکم حکومتی، به تطبیق احکام کلی شرعی بر موارد خارجی و عینی بازمی‌گردد و اجتهاد متکی بر منابع اصلی یا تبعی، متکفل استنباط آن احکام کلی است (پرور، ۱۳۹۱، ص ۱۶۹).

۵- نتیجه‌گیری

از نظر اسلام، حکومت هم حق است و هم تکلیف، و کسی که واجد شرایط و معیارهای حکومت باشد، در شرایطی، موظف است حکومت را بپذیرد. وقتی حکومت را نوعی حق بدانیم، پس متعلق به افراد معینی خواهد بود. البته این بدان معنا نیست که آن گروه، ممتازند، زیرا در جامعه اسلامی همه فرصت آن را دارند که آن شرایط و معیارها را کسب کنند. در مبانی فقهی و اعتقادی فریقین و جوب حکومت در تمام عصرها برای اداره جامعه مهم و حیاتی است. با این عنوان که لزوم حکومت برای گسترش عدالت و حفظ نظم، تعلیم و تربیت، منع تجاوز دشمنان و اجانب و ... بدون تفاوت زمانی و قلمرو، این مهم را از واضح‌ترین احکام عقول می‌دانند. در اینجا می‌بایست این مطلب مهم را نیز متذکر شویم که به هر حال در اسلام مسئله مشروعیت یعنی پرسش از "حق حاکمیت فرمانروایان" زمانی اهمیت مضاعف می‌یابد و برجستگی خود را در میان مباحث حکومت دینی و سیاست نشان می‌دهد که به دلیل تساوی ابنای بشر، اصل اولی اقتضاء می‌کند که هیچ کس بر دیگری تسلط و ولایت نداشته و از دخالت در سرنوشت و شئون اجتماعی و سیاسی دیگران برحذر باشد و این اصلی است که علاوه بر عقل، مورد حمایت و تایید شرع نیز می‌باشد. لذا زمامداران و فرمانروایان، برای اثبات محق بودن خود نسبت به امر حکومت و اعمال قدرت سیاسی بر دیگران باید توجیه عقلانی و وحیانی برای مردم داشته باشند و شرع مقدس آن را تأیید و مأذون دانسته باشد.

محوریت «ولایت» در مبانی اعتقادی شیعه را می‌توان موجب تمایز اساسی میان فقه شیعی از فقه اهل تسنن دانست. عدم باور اهل تسنن به برخوردارای فقیه از شأن ولایی مقتضی تقلیل فقه و اصول فقه آنان به فقه و اصول استنباطی شده است. بی‌تردید تکوین زمینه‌های مناسب برای تصدی سطوح بالاتر ولایت می‌تواند مقتضی بالفعل‌سازی این ظرفیت غنی و بالقوه در دایره دانش دینی باشد. به باور عموم شیعیان برخوردارای آنان از ولایت، متضمن حق انشاء و صدور احکام ولایی از جانب پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) است. در هر حال آنان برخوردار از حق تصرفات و احکام

ولایی- حکومتی هستند که نیابت‌های خاص و نیابت‌های عام فقها، چه در احکام اولیه و چه در احکام ثانویه و همچنین احکام حکومتی از همین جا نشأت گرفته است.

دیدگاه فریقین نمی‌تواند نسبت به ضرورت حفظ نظام اسلامی و ایجاد، تداوم و استحکام آن بی‌اعتناء باشد و فقه در عملیات کشف و استنباط خود نمی‌تواند از حفظ نظام به عنوان "مصلحت عام" غافل و بی‌توجه باشد. بنابراین، فریقین در مورد تداخل ضرورت حفظ نظام با سایر احکام فقهی، اختلال نظام را یکی به عنوان یکی از ادله حاکم بر سایر احکام و مقررات اسلامی که موجب اختلال نظام گردد، منتفی و به عنوان ثانوی بی‌اثر تلقی نموده‌اند.

حکم حکومتی با هدف حفظ نظام که خود از بزرگ‌ترین مصلحت‌های جامعه بشری است، صورت می‌گیرد. مسئله مشروعیت در تحقق اصل حفظ نظام نقطه اختلاف بین فریقین است.

بی‌تردید احکام حکومتی، از جهت محتوایی باید از هم‌سوئی مناسبی با محتوای احکام شرعی برخوردار باشند. بنابراین، این نکته مقتضی آن است که احکام حکومتی در طول احکام الهی باشند. در اینجا هم‌سوئی احکام حکومتی با هر دو دسته احکام اولیه و ثانویه، مد نظر است. از سوی دیگر، احکام حکومتی از جهت منشاء صدور متمایز از احکام شرعی هستند. چه آنکه، صدور احکام شرعی از جانب شارع است، حال آنکه منشاء صدور احکام حکومتی کسانی هستند که از جانب خدای متعال برای این کار اذن یافته‌اند.

هر دو دیدگاه، بر این اعتقادند که تشخیص مصلحت در حوزه مسائل غیر عبادی است، چون مسائل و احکام عبادی به دست شارع است، و تفاوت‌هایی که در این باب می‌توان گفت تشخیص مصلحت از دیدگاه اهل تسنن در قالب قیاس، استصلاح، استحسان و سد ذرایع صورت می‌گیرد و این منابع استنباط حکم از نظر اهل سنت است، ولی از دیدگاه شیعه مصلحت نقش ابزاری و کاربردی دارد و در برابر کتاب، سنت و عقل قرار نمی‌گیرد. آنچه از تفکر اهل تسنن دیده می‌شود این هماهنگی به نحو خاصی تفسیر می‌شود که در حد مظنه است. با این توضیح که گاهی مصلحت را از جمعی نصوص استنباط می‌کردند و به موارد دیگر سرایت می‌دادند که این را در اصطلاح، «استصلاح» می‌خواندند و گاهی آن را از یک نص خاص استنباط می‌کنند که در اصطلاح قیاس می‌خوانند. در هر دو چه قیاس و استصلاح، باید احتمالات را در خود دفع کند تا این قالب‌های ظنی معتبر شود. حال با وجود احتمالات چه طور احراز می‌شود که این مصالح تحت مقاصد شریعت باشد؟ در احکام حکومتی فقه شیعه، تشخیص مصلحت باید قطعی باشد و مصلحت ظنی ارزش و اعتباری ندارد. هر دو دیدگاه اعتقاد دارند باید مصلحت، احکام حکومتی و جایگاه آن در چهارچوب شریعت باشد، اما با دقت و تأمل در مصلحت در فقه اهل سنت درمی‌یابیم که تشخیص آنها ظنی است و مصلحت مظنونه هیچ‌گاه مقاصد شریعت را برآورده نمی‌کند چون تطبیق آن کلیات بر افراد خارجی و مسائل مستحدثه و نوظهور کار آسانی نیست و نیاز به کاوش در مسائل مختلفه فقهی و حکومتی، چه احکام اولیه و احکام ثانویه و یا حکم حکومتی دارد، آنجا که مصلحت و حفظ نظام مطرح باشد، رأی و نظر فقها نیز بسیار حائز اهمیت است، چرا که تشخیص خلاف شرع نبودن آن حکم نیز با آنها است. در فقه شیعه که برگرفته از فقه امامت و بر اساس روایات بسیاری از معصومان(ع) به اجتهاد ظنی حاکم اسلامی که با نصب عام از طرف معصوم مشروعیت یافته، نیازهای حقیقی بشر در عرصه‌های گوناگون پاسخ داده می‌شود.

قرآن کریم.

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۵۲). مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: مرکز انتشارات علمی فرهنگی.
۲. ابن منظور (۱۴۱۴ق). لسان العرب. قاهره: دارالحدیث، ج ۲.
۳. ارجستانی، حسن (۱۳۴۲). حاکمیت دولت‌ها. بی‌جا: سازمان کتاب‌های جیبی.
۴. اسلامی، رضا (۱۳۷۸). اصول فقه حکومتی. پژوهشکده فقه و حقوق دفتر تبلیغات اسلامی. قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۵. پرور، اسماعیل (۱۳۹۱). احکام حکومتی چرایی و چیستی. قم: کتاب فردا.
۶. توکلی، اسدالله (۱۳۹۷). مصلحت در فقه شیعه و سنی. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم.
۷. ثنایی فر، محمد (۱۳۹۳). حکایت حکومت. تهران: انتشارات بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق (ع).
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم. تحقیق سعید بندعلی و عباس رحیمیان. قم: مرکز نشر اسراء، ج ۱۹.
۹. جوهری، اسماعیل (۱۹۸۵م). الصحاح اللغه. بیروت: بی‌نا، ج ۴.
۱۰. خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۲). انوار الهدایه. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲۱.
۱۱. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۶ق). صراط النجاة (المحشى للخوائی). قم: مکتب نشر المنتخب، ج ۱.
۱۲. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). مصباح الاصول. نجف: مکتبه الداوری، ج ۲.
۱۳. سفیق العانی، محمد (۱۹۶۵م). الفقه الاسلامی. بی‌جا: معه الدراسات العربیة.
۱۴. شریف العالم، عبدالسلام محمد (۱۹۹۶م). نظریة السیاسة الشرعیة؛ الطوابط التطبيقات. بنگازی: منشورات جامعه قازیونس.
۱۵. شیرازی، مرتضی (۱۳۷۴). مجمع لغات. بی‌جا: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۶. صدر، محمدباقر (۱۴۰۳ق). الفتاوی الواضحه. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، چاپ هشتم.
۱۷. صرّامی، سیف‌الله (۱۳۸۰). احکام حکومتی و مصلحت. تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۴۵). معنویت تشیع. قم: اندیشه.
۱۹. طباطبائی، محمدحسین (بی‌تا). ظهور شیعه. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۰. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۸). فقه و مصلحت. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۱. فیروزآبادی، سید مرتضی (۱۴۰۰ق). عنایه الاصول. قم: انتشارات فیروز، ج ۶.

۲۲. کلانتری، علی اکبر (۱۳۷۸). حکم ثانویه در تشریح اسلامی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۳. لنگرودی، جعفر (۱۳۸۸). ترمینولوژی حقوق. تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ بیست و دوم.
۲۴. ماوردی، ابوالحسن (۱۴۰۶ق). الاحکام السلطانیة. قاهره: مکتب الاعلام الاسلام.
۲۵. مجاهد، سید محمد (۱۲۹۶). مفاتیح الاصول. بی‌جا: مؤسسه آل‌البتیت(ع).
۲۶. مسجد جامعی، محمد (۱۳۶۹). زمینه‌های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن. تهران: الهدی.
۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). در پرتو ولایت. قم: مرکز انتشارات مؤسسه، چاپ دوم.
۲۸. مظاہری، حسین (۱۳۷۴). احکام ولایی و حکومتی. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق). انوار الفقاهه. بی‌جا: مدرسه امیرالمؤمنین(ع)، ج ۱.
۳۰. موسوی خلخالی، محمد مهدی (۱۳۸۰). حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۱. میراحمدی، منصور و همکاران (۱۳۸۹). درس گفتارهایی در فقه اسلامی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳۲. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام. تحقیق و تصحیح عباس قوچانی و علی آخوندی. بیروت: دار إحياء التراث العربی، ج ۴۰.
۳۳. نعیمیان، ذبیح‌الله (۱۳۹۶). ضوابط احکام حکومتی مبادی و اصول «فقه حکومتی». قم: کتب فردا، ج ۴.